

تر جهان حقیقت

محمد اقبال شاعر فارسی سرای هندوستان

در جهان نتوان اگر مردانه زیست
همچو مردان جان سپردن زندگیت

اقبال

هنوز مژده جشن شصت و سه سالگی اقبال سخن سرای نامی هند و ایران سلسله جناب خرسندی و شادکامی دوستان فضل و ادب او در دستاورد گیتی بود که ناگهان خبر ناگوار مرگ وی دلهای دوستان و ارادتمندان شرق و غرب را داغدار و سوگوار ساخت :

نگارنده این سطور که از چند سال پیش بدینطرف دلباخته و ترفیفته آثار ادبی این مرد نامی شده و از این راه پیوند دوستی غایبانه‌ای از دو سواستوار گشته بود یکماه پیش بوسیله روزنامه‌های خارجی خبر خوش جشن‌های ۱۷ بهمن ۱۳۱۶ (۹ ژانویه ۱۹۳۸) هندوستان را باقتضار شصتمین سال زندگانی او شنیده و میخواست و ام ادبی را که نسبت به اقبال عهده دارست در این روزها ادا کرده و نتیجه مطالعاتی را که در زمانی است در دیوانهای فارسی او کرده بصورت رساله یا مقاله بیاد بود این شادکامی و دلخوشی به محضر علاقه‌مندان آثار ادبی او در میهن گرامی تقدیم کند و از ایشان خواستار شود که پاس احترام این شاعر شیرین زبان در این کشور نیز از طرف سخن‌سرایان و صاحبان فضل و ادب اظهار سپاسگذاری شود. حدوث این واقعه غم انگیز چنان رشته این اندیشه و نظائر آنرا از هم گسیخت و چندان دل افسردگی و پریشانی بار خاطر شد که دیگر خامه‌ها توانائی نگارش و زبانرا نیروی گزارشی نماند تسلیم خاطر را در خاموشی و فراموشی خود دید تا یکی از دوستان که بر آن عزم رهی آگهی داشت بدیدار آمد و سخن از اقبال و آثار او در پیش آورد و دلجوئی مرا در خواهش نگارش گزارش زندگانی آن سخنور نامور و نشر فضایل و اوصاف و آثار وی جبت و چندان اصرار ورزید که بانجام در خواست

اوراضی شده و اکنون از روح باک و اندیشه تابناک اقبال همت می طلبم تا جمعی از سرگذشت دوره زندگانی و مقام فضل و ادب وی را در این مختصر به محضر هواهان و طرفداران فضل و ادب وی در کشورهای فارسی زبان تقدیم نموده و از نازیبائی و کوتاهی سخن در این مقام پوزش می خواهم زیرا بگفته لسان الغیب حافظ شیرازی :

کی شعر ترا نگیزد خاطر که حزین باشد
یک حرف ازین دفتر گفتیم و همین باشد
پیش از آنکه وارد اصل مطلب شویم از طرف عموم دوستان شعر و ادب بیاز ماندگان و دودمان وی تسلیت گفته و از خداوند آرزو میکنم چنانکه نظر لطفوی پس از مرگ غالب و شبلی سخنوری همچون دکتراقبال را برای احیای شعر فارسی در هندوستان برانگیخت بار دیگر چشم مهربانی نگریسته و از دودمان اقبال یادوستان دیگر فارسی زبان در هند کسی را برانگیزد تا این شعله مقدس را که یادگار مسعود سعد سلمان و امیر خسرو و فیضی و غنی و بیدل است در دست گرفته و بر تو آنرا بدور و نزدیک بفرستد .

بویژه جاوید فرزند دلبرند او را که شاعر فقید درخاتمه جاوید نامه به آئنده وی اظهار امید نموده و او را وارث مقام معنوی خود معرفی میکند از خداوند خواستارم که همچون حلقه ارتباط ادبی در میان ایران و هند پایدار نگاهدارد و مراتب علاقه مندی خود را نسبت بفقید مزبور با این چند بیت که همچون نام ادبی اقبال ترجمان حقیقت است اظهار میکنیم :

ای صبا ای بیک دور افتادگان
ای صبا ای ره نورد تیز گم
چونیکه در خواب است با آهسته نه
خوش بگو ای نکته سنج خاوری
محرم رازیم با ما راز گوی
ای به آغوش سحاب ما چو برق
اشک ما بر خاک باک او رسات
بر طواف مرقدش نرمک خرام
غنیچه را آهسته تر بگشا گره
ایککه میزبید ترا لفظ دری
آنچه میدانی ز ایران باز گوی
روشن و تابنده از نور تو شرق

سوختیم از گرمی آواز تو ایخوش آقومی که داند راز تو
از غم تو ملت ما آشناست می شناسیم این نوها از کجاست

زندگانی اقبال

(اقتباس از دیوانهای - اسرار خودی - جاوید نامه - مسافر)

تنم گلی ز خیابان حنث کشمیر دل از حرم حجاز و نوا ز شیراز است
مرابنگر که در هندوستان دیگر نمی بینی برهن زادهٔ رمز آشنای روم و تبریز است
ز شعر دلکش اقبال میتوان دریافت که درس فلسفه میداد و عاشقی ورزید
۴ شیخ شهرونده شاعر نه خرقه پوش اقبال تقیر راه نشین است و دل قوی دارد
مفاد این چهار بیت که از غزلهای بخش «می باقی» دیوان «پیام مشرق»
اقبال برگزیده ایم در حقیقت خلاصه تاریخ زندگانی اوست. چه اقبال از خاندان
قدیمی است که در کشمیر سالیان دراز میزیسته اند و نیاکان او تادویست و سی سال
پیش پیرو کیش برهمنائی بودند افراد این خاندان از پیشوایان مذهبی نامی بشمار
می آمده و غالباً درجه روحانی «پندت» داشته اند تا آنکه یکی از نیاکان او بدست
عارفی مسلمان که در کشمیر داعی کیش اسلام بود قبول اسلام نموده و این
خاندان در مدت دو بیست سال پیوسته به آیین و رسوم اسلامی دلبستگی کامل
داشته اند در همین سال روح تصوف آن داعی عارف در کالبد افراد این
خاندان دمیده شد و همگی روشی عرفانی و روحی صوفیانه داشته اند پدر اقبال
که در شهر سیالکوت واقع در شمال شرقی لاهور از ایالت پنجاب نزدیک بمبرز
کشمیر میزیست مسلمانان عارف مشرب بود فرزندش عقیده دینی و حکم و روح عرفانی را
از پدر به میراث برد.

اقبال در سال ۱۸۷۵ میلادی در همان شهر از مادر متولد شد
و در کودکی او را به مکتب سپردند تا بروش تربیت بوی زبان فارسی
وارد و قرائت قرآن مجید را بیاموزد و چون استعداد تحصیلی او بیش از فراخور
مکتب بود برای آموختن زبان انگلیسی و علوم جدید بدستان و سپس بدیرستان

سیالکوت درآمد و در هرامتجانی بانمره های عالی و امتیاز کامل ارتقا یافت . خانواده او ثروتمند نبوده و از عهده پرداخت مخارج و تحصیل او بر نمی آمدند لذا همینکه او تحصیل در کالج سیالکوت فراغت یافت چون در امتحانات عمومی شاگرد نخستین درجه بود از طرف حکومت هندوستان بدریافت جایزه مخصوصی که عبارت از کمک خرج تحصیلی باشد نایل گشت و توانست برای ادامه تحصیل بلاهور آمده و نخست در کالج دولتی امتحانرا گذراند و سپس بدانشگاه لاهور درآمد و امتحانرا در آنجا با کامیابی کامل گذراند در ضمن تحصیل دانشکده ذهن او متمایل بشصیل رشته فلسفه شد و در امتحان همین رشته کامیاب گردید .

زبان فارسی و عربی و ادبسیالکوت بنزد میر حسن استاد ادبیات آموخته بود و رهبری آنمرد دانشمند که در تعیین سرنوشت فکری اقبال مؤثر واقع شد از همان زمان ذهن محصل جوانرا بزبان فارسی و شعر و ادبیات رهنمائی کرد و نخست بسرودن شعر اردو می برداخت .

آقای تامسن ارنولا استاد فلسفه دانشگاه علیگر هندوستان که در پرورش فکر شیلی نعمانی نیز نفوذ داشته محمد اقبال را مجذوب فلسفه و بحث در حکمت شرقی ساخت و تا موقعی که در هندوستان عهده دار وظیفه تدریس بود با اقبال پیوند فکری و رابطه کامل داشت پس از بازگشت ارنولد بنزدن اقبال در طی قطعه اردو (بیاد ارنولد) حق استادی او و دین شاگردی خودرا ادا کرد .

اقبال پس از دریافت گواهی نامه از دانشگاه لاهور نخست عهده دار تدریس فلسفه و اقتصاد در کالج شرقی لاهور گردید در همان سال (۱۸۸۶) کتاب (علم الاقتصاد) خودرا بزبان اردو تألیف و انتشار داد .

این کتاب نخستین تألیف اوست که تا پایان عمر در این رشته دیگر نظیری پیدا نکرد زیرا متدرجاً فکر اقبال بفلسفه محض و ادبیات انگلیسی و فارسی ترجمه نام پیدا کرده و پیرامون موضوع دیگری نداشت .

پس از چندی با ستادی فلسفه و زبان انگلیسی در دانشگاه لاهور انتخاب شد و تا سال ۱۹۰۵ که بفرنگستان سفر نمود عهده دار این وظیفه بود. در خلال این مدت قطعه منظوم شبنوائی، زبان اردو از فکر جوان و بر جوش و خروش اقبال بوجود آمد که هر يك از آنها تا کنون که مدت چهل سال یا کمتر است از عالیتین نمونه سخن منظوم زبان اردو میباشد.

آغاز شهرت ادبی او از سال ۱۸۹۹ است که در جلسه سالیانه انجمن حمایت اسلام لاهور قطعه معروف (ناله یتیم) خویش را انشاد کرد و مورد تحسین و ستایش حاضران و نمایان قرار گرفت در جلسه های سالیانه این انجمن تا (۱۹۰۵) سال سفر فرنگ خویش دیگر موظف بود که هر ساله قطعه شعر جدیدی در حضور اعضای انجمن بخواند و قطعه های معروف او (تصویر درد - هم ارادیس - نیا سواله - هماله «همایلیا» ترانه هندی) یادگار آن دوره سخن سرائی اوست که همه بطبع رسید و بعدها نیز در سال ۱۹۲۴ در جزو کلیات اردوی او با هم انتشار یافت.

در این زمان به نسبت که از قدرت طبع الطاف حسین حالی (ه و ا ف حیات سعدی) و محمد حسین آزاد (ه و ا ف سخن دان فارسی) و محمد اسماعیل بر تهی و سید حسین اکبر رضوی که پیش قدمان شعر جدید اردو بودند بواسطه سال خوردگی و فر توتی کاسته میشد بر جوش و خروش طبع و اندیشه محمد اقبال شاعر جوان افزوده میشد. و آثار اردوی منظوم او در سراسر هندوستان ارمغان خداوندان فضل و ادب میشد.

در سال ۱۹۰۵ بقصد تکمیل تحصیل راه فرنگستان در پیش گرفت و نخست بدانستگاه کیمبرج در آمد و تحصیل فلسفه برداخت. آشنائی و دوستی او در این شهر با مرحوم ادوارد برون و آقای نیکلسون و خاور شناسان دیگر اثر فوق العاده در چگونگی تحصیل و تمایل فکری شاعر جوان بخشید و پس از آنکه گواهی نامه فلسفه اخلاق را از دانشگاه کیمبرج بدست آورد در رشته فلسفه شرقی بخصوص

درافکار دانشمندان ایران «فاریابی - ابن سینا - فیخر رازی» و آثار عارفان این مرز و بوم «موالوی - میرسید علی همدانی» باتباع برداخت و زمبینه کتاب معروف (فلسفه الهی در ایران) تألیف خود را در کیمبرجیج فراهم آورد ولی شهرت استادان بزرگ دانشگاه مونیخ او را از کیمبرجیج به آلمان آورد و سرانجام با تقدیم رساله مزبور در موضوع فلسفه ایران و گذراندن امتحان آبرومندی دانشنامه دکتوری فلسفه را از مونیخ بدست آورد.

در این هنگام آهنگ بازگشت بلاهور داشت اما مستر ارنولا استاد سابق علیگر در این ایام استاد زبان عربی دانشگاه لندن بود و نظر بساچه مودتی که در میان ایشان وجود داشت وسیله بازگشت او را با انگلستان فراهم آورد و این بار در لندن بتحصیل حقوق برداخت؛ در ضمن استاد مزبور میخواست بمرخصی برود لذا او را بجای خویش بدانشگاه معرفی کرد که در غیابش استاد زبان عربی باشد.

در سال ۱۹۰۸ که سه سال از دوره مسافرت او میگذشت به ریافت دانشنامه علوم قضائی از دانشگاه لندن نایل آمد و در حقیقت بمنتهی درجه نبوغ استعداد تحصیالی را در این مدت کوتاه ظاهر ساخت زیرا علاوه بر درجه دکتوری فلسفه از آلمان گواهی نامه قضائی از انگلستان و روانه و کلمات دعاوی نیز بدست داشت و بوطن باز آمد.

اقبال دیگر بیامون زیر دست و خدمتگذاری دولت نرفت و بکار و کات در لاهور برداخت زیرا پس از دوره تحصیل بدین طرف دیگر از توقف در سیالکوٹ چشم پوشیده و در لاهور مسکن گزیده بود در این سفر اروپا علاوه بر طی مراتب علمی برای اقبال يك تغییر فکر مهمی رخ داد که در حقیقت در تاریخ زندگانی او مانند مفصل می باشد زیرا پس از بازگشت متدرجاً طبع او بسخن فارسی خو گرفت و در پی صاحب مشنوی مولانا جلال الدین بتکابو افتاد.

آخرین اثر معروف اردوی او در دوره بازگشت اروپا قطعه (شکوه) است

که در هندوستان فوق العاده نفوذ و تأثیر پیدا کرد.

سفر اروپا و تحصیل فلسفه در آلمان و انگلستان اقبال را بیش از پیش بدیات اسلام و تعالیم آن علاقمند کرد و در پی آن جنبه دلسوزی و غمخواری خاصی نسبت به کشورهای اسلامی از اندیشه او تولید شد و تا هنگام مرگ این حس برادری و دلسوزی بهترین رفیق و مونس شاعر ما بود. در فاصله ۱۹۰۸-۱۹۱۴ حوادث غم انگیزی برای کشورهای افغانستان - ترکیه - ایران - مصر رخ داد که همه مایه تأثر شاعری مانند اقبال بود. بویژه دخالت های بی مورد همسایگان ایران در این کشور و شکست دولت عثمانی در جنگهای بالکان اقبال را متأثر ساخت و قطعه شکوه را سرود.

آهنگ شکوه اقبال مانند بآنک تنسدر جهانگیری سراسر هندوستان را فرا گرفت و مردم را بهوا خواهی دولت مغلوب عثمانی برانگیخت. بعلاوه چون انتشار این اثر کوچک مهم با سال اول جنگ بین المللی مصادف شد اقبال را طرف بدگمانی فرمانروایان هندوستان قرار داد و تا پایان جنگ همواره اذیت بر نظر مراقبت گرفته بودند. جواب شکوه را در سال ۱۹۱۲ که بهرتوسعدت ایران درخشیدن گرفت و سپاه ترک بر یونان پیروزی یافت سروده است در پاسخ شکوه مسلمانان جهان را به آینده امید بخشی نوید میدهد. در دوره جنگ جهانگیر اقبال مانند مرد مراقبی بود که از دور جنبش نظامی عثمانی را در آسیا و اروپا با چشم امیدواری مینگریست همیکه سپاه انگلیس بین النهرین را از ترکان گرفت تبر امید او به هدف نیامد ولی در همین حال تغییر فکر عظیمی برای از رخ داد و منکر انکاء و توسل بغیر شد و فلسفه تازه خود را بر اساس خود پروری و تربیت نسل برای موفقیت در زندگانی ابداع نمود.

کتاب فارسی «مثنوی اسرار خودی» که در ۱۹۱۶ انتشار یافت بر همین شالوده استوار گشته و اقبال که از مساعده های دولت نیرومند آلمان و آوازه جاه و جلال امپراطور و پادشاه هیچ سودی برای مسلمانان عثمانی ندیده بود یکباره پشت پا بر مبادی سنت عرفانی عصر خود زده و تصوف جدیدی نظیر

تصوف خاندان صفوی مبتنی بر کوشش ودلاوری و اتکاء بنفس و دلداری بمرحله ظهور درآورد که کلیه آثار ادبی فارسی واردی او و خطابه‌هایی که به انگلیسی دارد و در اروپا و آسیا و آفریقا ایراد کرده در حقیقت مفسر این فکر اساسی بود اقبال در بازگشت لندن پیرو فکر اتحاد اسلام که یادگار سید جمال‌الدین و میرزا آقاخان کرمانی و شیخ محمد عبده و سعید حلیم باشا بود شده اما جنگ بین‌الملل در بیان این اعتقاد ساده اورخنه افکند و از خلال آن فکر دیگری بوجود آمد. اقبال دیگر باور نداشت که يك وحدت سیاسی و فرمانروائی بتواند در این کشورهای دور از هم افتاده ایجاد کرد بلکه عقیده پیدا کرد که مردم هر يك از این کشورها باید بشنها برای تحصیل استقلال و عظمت خود بکوشند هنوز آتش جنگ خاموش نشده بود بلکه سرنوشت آن نیز معلوم نبود که مثنوی اسرار خودی بزبان فارسی انتشار یافت (۱۹۱۶) تاثیر این مثنوی در میان توده‌های انبوه مسلمانان هند تاثیر غریبی بخشید و اقبال را پس از یکدوره طولانی محبوبیت عمومی از نظرها افکند زیرا در آن مثنوی به رفان سست و تصوف را کد و خاموشی تاخته بود و حتی از کلیه سخنورانی که در این باب سخن سرودا بودند خرده‌ها گرفته اندیشه‌های هر یک را مورد انتقاد قرار داده بوده.

اقبال با وجود هیاهوی مدعیان از میدان مبارزه فکری بیرون نرفت و در سال ۱۹۱۸ مثنوی «رموز بیخودی» را که از حیث نام ضد کتاب اول بنظر می‌آید ولی در حقیقت مفسر و مبین همان نظریات بفارسی انتشار داده و اندکی از جنجال و ستیزه مدعیان خود کاست ولی بهمین اندازه اکتفا نشد و همچو رشد در چاپهای جدید اسرار خودی برخی از بیت‌های آنرا حذف کند چنانکه در چاپ چهارم که خود بنام بنده دستخط نموده و فرستاده است اثری از آن ابیات زنده نیست.

آتش جنگ جهانی خاموش شد و مردم در همه جا دیده برآه بودند که سرنوشت ملت‌های زیر دست و ضعیف چه خواهد بود از آنجمله در هندوستان

انتظار این‌های بوعد دولت بریتانیای کبیر را داشتند اقبال نیز چشم براه بود ولی همینکه سال ۱۹۱۲ رسید و معلوم شد برای این گونه کشورها دیگر امید باقی نمانده بار دیگر بلبل طبع او بنغمه درآمد و در این بار همه چیز دنیای جدید را مورد انتقاد قرار داد .

در این ایام نیکاسون خاورشناس عارف مشرب انگلیسی ترجمه شیوائی از اسرار خودی با مقدمه انتقادی بزبان انگلیسی انتشار داد و اقبال را در مسائل ادبی اروپا و امریکا نامور و سرشناس ساخت ناقدین غربی در مجله های ادبی و روزنامه ها بانتقاد او خامه گشودند در نتیجه اقبال نیز مانند تاگور هموطن خود سخنور جهانی بشمار آمد .

در سال ۱۹۲۲ انتظار میرفت جایزه نوبل را به او بدهند ~~حکومت~~ هندوستان نیز پاس مقام فضل و ادب در آن سال او را با لقب (سر) ملقب ساخت . اما اقبال چون مردی آزاد منش و دور از عوالم شهرت طلبی بود نه برای دریافت جایزه نوبل داوطلب شد و نه نسبت با لقب و عنایف مذکور هیچگاه اظهار دل بستگی نمود بلکه خوش داشت که دوستان وی او را در مکاتبه و مخاطبه بدون این عنوان بخوانند و بدین نظر درین ادبای هند و افغان و ایران بنام علامه اقبال -- یاشیخ اقبال -- یاد کتر اقبال خوانده میشد ولی روزنامه های خارجی بمناسبت اهمیت لقب مزبور نام وی را همیشه با " سر " توام یاد میکردند .

دایره نفوذ سخن اقبال در ۱۹۲۲ به اندازه در هندوستان توسعه یافته و دوستان و ارادتمندان وی بسیار شده بودند که پیشوایان سیاسی هند مانند مولوی محمد علی و همکارانش دست همکاری بطرف او دراز کردند و او نظر به آزادی منشی که داشت پیوسته از شرکت در کارهای سیاسی خود داری میکرد اما اصرار دوستانش با وجود انکار وی او را در هر کاری شریک میکرد .

در سال ۱۹۲۳ با محمد علی پیشوای مسلمانان که در سال ۱۹۲۱ در حوم

شدر ارجع همکاری با پشویان هندو مخالف بود و می گفت مصاحبت مسلمانان هندوستان هنوز در همکاری بی شرط و قید با برادران هندو نیست زیرا بیم نیرنگ و خیانت از طرف ایشان داشت محمد علی رأی او را نپذیرفت و ناگانه‌هی همکاری کرد اما در سال ۱۹۳۱ م بهورشد هنگام حرکت به اروپا برای شرکت در انجمن میزگرد لندن زد دوست دیرین خود اقبال اعتراف بخطای خود بکند .

در این سال «۱۹۲۲» افغانستان بواسطه کوشش مردانه مرحوم نادرشاه سپهسالار تحت ریاست و سلطنت امان الله خان به استقلال کامل رسید و این امر چندان در روح اقبال تولید نشاط و شوق کرد که در سال ۱۹۲۳ م مجموعه آثار جدید خود را بنام دیوان (پیام شرق بغازی) بنام امان الله خان انتشار داد اقبال این دیوان را در پاسخ دیوان معروف (الديوان الشرقي للشاعر الغربي) گوته شاعر آلمانی سروده و در این اثر سعی کرده بکلیه نواحی فکری عصر جدید دست بیازد و بر هر چه سزاوار انتقاد بیند خرده گیرد و آنچه را برای پشتیبانی فلسفه ادبی خویش مساعد بیند اقتباس کند .

انتشار این دیوان اقبال را یک شاعر کامل فارسی زبان معرفی کرد زیرا در این مجموعه اقسام گوناگون سخن را از غزل . دوبیتی . رباعی . مثنوی . سرود . قطعه . بمعرض مطالعه فارسی زبانان قرار داد .

در سال ۱۹۲۶ باصرار دوستان خود ناگزیر شد عضویت انجمن مقننه ناحیه پنجاب را قبول کند ولی برخلاف همکاران دیگرش با کلیه تقاضاهای فرمانروایان بیگانه موافقت نکرد بخصوص با برقراری باج و خراجهای جدید مخالفت کرد و در همین سال چهارمین دیوان فارسی خود را بنام (زبورعجم) که مشتمل بر غزلیات و دو مثنوی کوچک است در لاهور انتشار داد .

در سال ۱۹۲۸ نخست از طرف دانشمندان و ادبای مدرس بدان شهر دعوت شد که در اطراف اهمیت اسلام سخنهای براند و پذیرائی باشکوهی در مدرس از او شد که نماینده قدرشناسی و سپاسگزاری هموطنان او بود . سپس والا حضرت آصفیچاه هفتم

انظام دکن که بزرگترین فرمانروایان هندوستان است اقبال را بحیدرآباد دعوت نمود چون کشور میسور نیز سرراه سفر اقبال بود امیر هندوی میسور از وی دعوتی کرد که هنگام عبور در بانگااور پایتخت میسور روزی چند توقف کند. رئیس الوزراء میسور میرزا محمد اسماعیل او را تامل کشور پذیره شد و در پایتخت نیز مهمان امیر بود دانشگاه میسور لازمه تجلی او را بعمل آورده و باصرار استادان خطابه در دانشگاه ایراد کرد و سپس اعزام حیدرآباد شد روز ورود اقبال بحیدرآباد چندان باآیین و شکوه برگزار شد که جز در استقبال فرمانروایان بزرگ کشورها برای دیگری نظیر این تشریفات معمول بوده نیست سران سیاسی و علمی و مذهبی شهر باشاگردان آموزشگاه در خارج شهر او را استقبال کردند هنگام ورودش دانش آموزان سرود معروف مسلمانان اثر طبع ویرا با آهنگ دلکشی میخواندند و بدین طریق بشهر وارد شد و مهمان مخصوص والا حضرت نظام گردید ، سخنهایی که در دانشگاه عثمانیه حیدرآباد ایراد کرد همه در موضوع اهمیت اسلام و قابلیت بقا و ترقی آن بود هنگام بازگشت بدعوت دانشگاه علیگر ، بدانجا رفت و خطابه شیوایی ایراد کرد مجموعه گفته های این سفر او را در دانشگاههای مزبور بصورت کتابی بزبان اردو در هند انتشار داده اند .

شهرت اقبال کم کم در سراسر کشورهای اسلامی گوشزد عام و خاص شده چنانکه در سال ۱۹۳۱ برای شرکت در انجمن مسلمانان بفلسطین دعوت شد در همین هنگام برای شرکت در مذاکرات معروف بمیزگرد بلندن رهسپار گردید هنگام بازگشت بیت المقدس رفت و دوشادوش نمایندگان اسلامی در ردیف اول او را جای دادند زیرا اهمیت ادبی و دینی را با شهرت ملی و سیاسی توأم داشت و این فضیلتی بود که او را از همه اعضای دیگر امتیاز میداد .

هنگام بازگشت اروپا افکار جدید خود را راجع بسرنوشت کشورهای که بدان دلبستگی داشت بصورت کتابی نظیر بهشت و دوزخ دانتی ایتالیایی

بنظام درآورد

در اردی بهشت ماه ۱۳۱۱ که تاگور شاعر نامی هندو و همسفرانش در ایرات مورد تکریم و مهمانی ایران بودند پنجمین دیوان فارسی اقبال بنام جایزه نامه در لاهور انتشار یافت. از این سال متدرجاً آثار کسالت مزاج و گرفتگی صوت که تا پایان زندگانی مایه زحمت جسمانی و روحی او بود عارض شد ولی هنوز شدت نیافته بود که از طرف مرحوم نادر شاه برای اصلاحات معارفی به افغانستان دعوت شد و در تابستان سال ۱۳۱۲ با احترام فوق العاده در کابل از او پذیرائی کردند.

مدت کوتاهی که در کابل مهمان دولت افغانستان بود با همراهانش نقشه فکری برای برخی از دانشکده های افغانستان طرح نموده و در برنامه های تدریس نیز نظر انتقادی نمودند نگارنده در آن سال امیدوار بود که در کابل بیدار او نایل گردد اما برخی پیش آمدهای ناگوار او را از این سعادت محروم کرد.

چون اقبال بمشاهده آثار تاریخی بویژه زیارت قبر سنائی و سلطان محمود غزنوی و احمد شاه ارانی علاقه مند بوده لذا مسافرتی بخرنی و قندهار کرده و از میان سفر افغانستان دیوان ششم فارسی اوست بنام مسافر که مشوی کوچکی مشتمل بر وقایع مسافرت افغانستان میباشد. و در سال ۱۹۲۴ در لاهور چاپ شده است.

در سال ۱۳۱۲ از طرف انجمن آثار ملی ایران برای شرکت در جشن هزاره فردوسی بایران دعوت شد ولی کسالت مزاج مانع از این شد که اقلاً برای یکپارهم بسر زمینی قدم گذارد که بهترین دوره زندگانی خود را وقف خدمت به ادبیات آن سرزمین کرده است.

دوستان ایرانی از این پیش آمد بسیار متأثر شدند ولی خشنودی ایشان از این راه بوده که ادیب فاضل آقای سرورخان گویا نماینده افغانستان در جشن فردوسی غالباً در مجالس دوستان وی را با شرح حال و اوصاف حمیده و فضیله که

درسفر کابل از او دیده بودند شادکام میساختند در زمستان همان سال رساله عقیده دینی فردوسی نگاشته خامه این ناچیز را به اردو ترجمه نموده و چنانکه در نامه توسط آقای سرورخان گوبا به ارادتمند اطلاع داده بودند با مقدمه بخامه ایشان در لاهور انتشار یافت متأسفانه تا کنون نسخه از آن بدست نیآورده ام تا در چگونگی نگارش دیباچه آن سخنی در این مقاله یاد کنم.

در همین سال از طرف فرمانروای کشور کوچک بهوبال برای معالجه بدانجا دعوت شد ولی عشق سرشار او بمشاهده آثار اسلامی اسپانیا بادستور اطباء معالج موجب سفری به شبه جزیره ایبری شد و آثار اندلس را یکبارگی از دیده عبرت گذرانیده و باوجود کسالت مزاج دعوت دانشگاه اکسفورد را برای سخنرانی در موضوع اسلام پذیرفته ولی خستگی صوت به او اجازه نداد پیش از یک خطابه در سلسله خطابه های هیبرت لکچر ایراد کند و بهندستان بازگشت.

دیوان کوچک (بال جبریل) را بزبان اردو در سال ۱۹۲۵ انتشار داده و احساساتی که از این سفر برای او تولید شده بود با زبان ملی خویش برای هموطنانش در آن دیوان ره آورد ساخت. کم کم کسالت مزاج او شدت پیدا کرده و ناگزیر شد برای تغییر آب و هوا بهوبال برود در این سال برای او دو حادثه جدید رخ داد که یکبارگی ضعف مزاجی را قوت داد یکی آنکه پسر عزیز او که شریک زندگانش بود وفات کرد و دیگر آنکه داستان حبشه و سرنوشت جدید آن کشور دل غمخوار شاعر آزاده را چنان متأثر ساخت که بازعنان سرکش سخن را در میدان فارسی جولان داد و هفتمین دیوان خود را در گزارش احساسات این سال بمورد ظهور در آورد و بنام «بس چه باید کرد ای اقوام شرق» انتشار داد.

در مارس ۱۹۲۷ از طرف دانشمندان بنگالی در دانشگاه کالکته جشنی بیاد بود صدمین سال تولد سری رام کریشنا فیلسوف و صلح اخلاقی هندو منعقد شد و ضمیمه تشریفات این جشن کنگره بنام انجمن ادیان بود که از همه

کشورهای عالم اشخاص را برای شرکت در آن کنفره دعوت کرده بودند . نگارنده این سطور که از طرف مجمع مزبور به هندوستان دعوت شده بود امید داشت که این نوبت به دیدار آن سخنور بزرگ و مرد خاوری بزرگوار در آنجا سرافراز گردد اما بدبختانه رقعہ دعوت او باندازه دیر رسید که کنفره مزبور افتتاح یافته بود و متأسفانه شاعر فارسی زبان ما نیز واسطه کسالت مزاج نتوانست در آن کنفره حضور بهرساند .

چهارماه پیش ۱۷ دی ۱۳۱۶ « ۹ ژانویه ۱۹۳۸ » دوستان و هواخواهان اقبال بوسطه رسیدن شاعر بشت و سه سالگی جشن های مهمی در سراسر هندوستان به افتخار او گرفتند .

بزرگترین جلسه های این جشن در شهر حیدرآباد دکن بوده که والا حضرت اعظم جاه ولیعهد دکن ریاست آنرا عهده دار شدند و سه جلسه در لاهور تشکیل شد که هر یک بر ریاست یکی از سران مسلمانان و هندو افتتاح گردید . دانشمندان هندو و مسلمان بدون اختلاف مذهب و مشرب و مسلک خطابه مهم در بیان فضل و فضیلت اقبال در این انجمنها ایراد کردند . آوازه این جشنها در کشورهای دور دست هنگامه افکند و روزنامه ها مطالب آنرا بتفصیل نگاشتند درینا که هنوز خاطره شیرین آن ایام در خاطر دوستان هند و خارج هند او کهنه نشد بود که خبر سوگواری ناگهان وی دلپای یاران و هواخواهان دور و نزدیک داغدار و مصیبت زده ساخت . محیط طباطبائی

(دنباله دارد)

حکیم فردوسی

سراز فخر بر آسمان سودمی

بجای تو گرز آنکه من بودمی

بدر زمانه آن بر بیخشودمی

شبی در برش گمر بر اسودمی

جمال تو گرز آنکه من دارمی

به بیچارگان رحمت آوردمی